

به دو گونه می‌توان در باب شعر بهار و هر شاعری سخن گفت: یکی آنکه برخورد او را با ارزش‌های مختلف حیات مورد نقد و نظر قرار دهیم و در این راه پست و بلند اندیشه و حدود شناخت او را از این مفاهیم و ارزش‌ها بررسی کنیم و از انسجام فکری یا تناقض‌ها و ناهمخوانی درونمایه‌های شعری او بحث کنیم و اگر بتوانیم رابطه این زمینه‌ها را با مسائل طبقاتی عصر او و مسائلی که در اعماق جامعه جریان داشته، نشان دهیم و مثلاً ببینیم وی چه نوع برداشتی از مفهوم وطن یا آزادی و عدالت یا خدا و زیبایی یا هر یک از مفاهیم ارزشی و اندیشه‌های محوری روزگار خویش داشته است. راه دیگر این است که ببینیم در قلمرو خلاقیت‌های هنری، حدود ابداع و یا درجه تقلید او تا کجاهاست و آبشخور ذوقی او در سنت ادبی زبان فارسی، بیشتر از چه دوره‌هایی و در شعر چه شاعرانی است و در زمینه هر کدام از عناصر سازنده شعر از قبیل زبان و تصویر و موسیقی و طرح و انگاره تا کجاها نوآور است و تا کجاها گرفتار تقلید.

هر کدام از این دو نوع نقد و نظر، نیازمند مقدمات و اصولی است که بدون آنها هر نوع بحثی، یک طرفه و ژورنالیستی و خطایی خواهد بود و از حد نوعی سرگرمی فراتر نخواهد رفت.

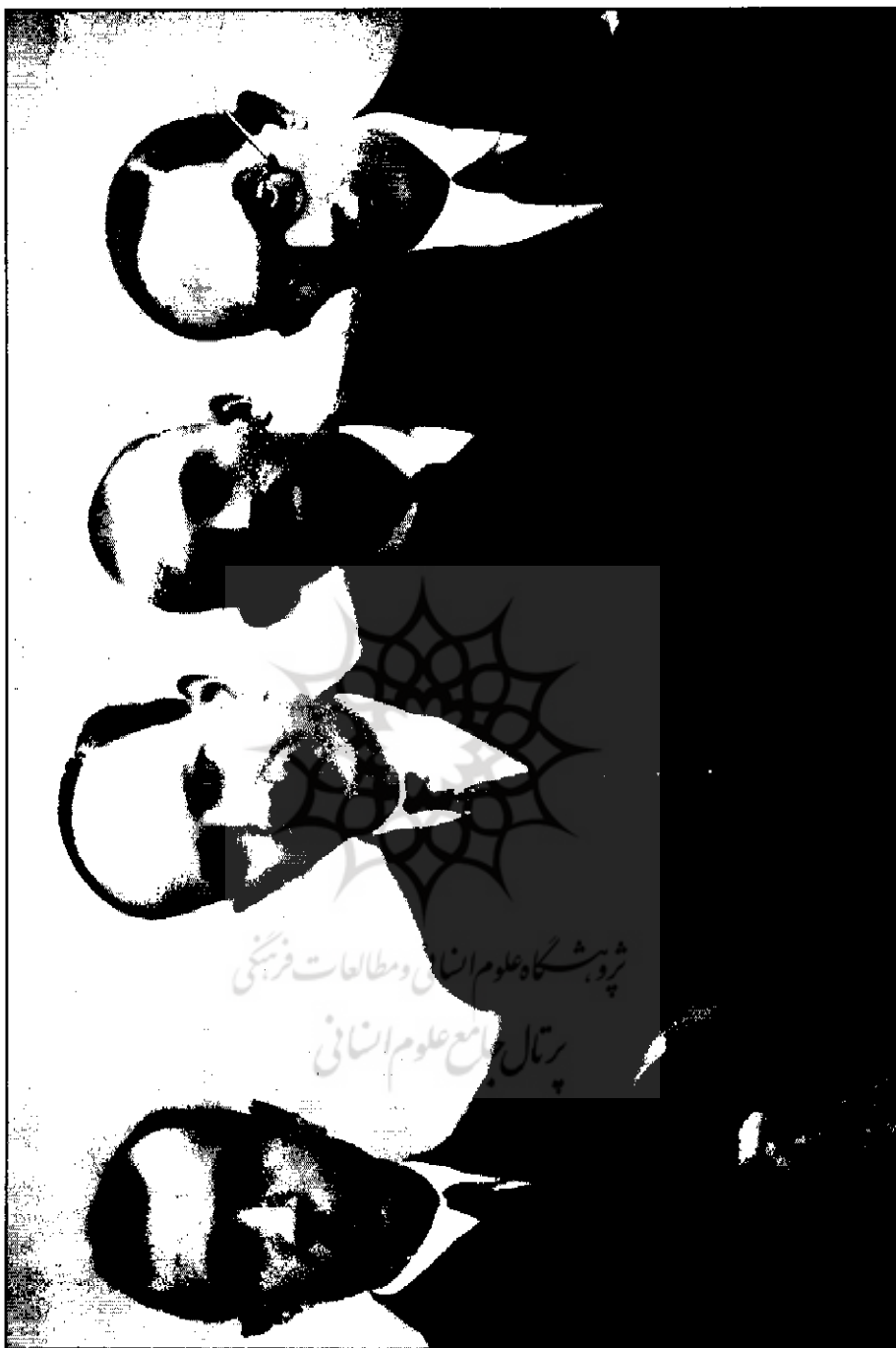
در باب شعر بهار، در این لحظه، بنا به دلایلی که مجال گفتنش نیست، از بحث

تفصیلی و استدلالی پرهیز دارم و حتی از مراجعه به دیوان او - که هم‌اکنون در قفسه کتاب‌هایم و در برابر چشم من قرار دارد - به عمد خودداری می‌کنم، فقط در حد برآوردن درخواست مدیر آینده، بعضی اعتقادهای شخصی خودم را در باب شعر بهار، در اینجا یادداشت می‌کنم؛ زیرا معتقدم هرگونه بحث استدلالی، نیازمند تبیین مقدماتی است و گرنه اظهار نظرها جنبه تأثیری محض خواهد داشت و در آن گونه نقد و نظرها، ذوق و سلیقه هیچ کس را بر ذوق و سلیقه دیگری رجحان نیست. حتی یک فرد معین هم با گذشت زمان و در شرایط روحی متفاوت یک نوع ذوق و سلیقه ندارد.

هر نسلی بیشتر، شعر نسل خود را در حافظه دارد، ولی اگر شاعری که از اوج دوران شاعریش تا امروز پنج شش نسل گذشته (نسل را با فاصله ده سال تا دوازده سال به کار می‌برم نه به اصطلاح علمای انساب) در ذهن و ضمیر تمام نسل‌ها به یک اندازه یا به طور مستمر، شعرهایش حکومت کرده باشد، می‌توان پذیرفت که شخصیت طبیعی خویش را در تاریخ ادبیات عصر ما به دست آورده است و از خطر فراموشی مطلق رسته است.

من معتقدم که شعر بهار و شعر ایرج از روزگار عرضه شدن تا امروز، همه نسل‌ها را تسخیر کرده است و در آینده نیز بیش و کم، حضور و استمرار خود را در حافظه نسل‌های مختلف حفظ خواهد کرد. ولی چنین تضمینی را در باب قآنی یا یغما یا از شعرای مشروطیت: ادیب الممالک و سید اشرف، و از شعرای نسل‌های بعد (خودتان مثال بزنید) نمی‌توانیم بدهیم، در صورتی که اینان هر کدام در عصر خویش طرفدارانی داشته‌اند و بعضی از اهل ادب در حق آنان، گاه، عقایدی افراطی نیز ممکن است ابراز کرده باشند.

بگذارید، اول، در بافت تاریخی عصر بهار، نگاهی کنیم به موقعیت او: شعر بهار، چنانکه جای دیگر هم اشاره کرده‌ام، در مرکز شعر مشروطیت قرار دارد، و تمایز او از اقراش (ادیب پیشاوری، ادیب الممالک، دهخدا، سید اشرف، عارف، عشقی، ایرج) در این است که پس از دوره مشروطیت نیز ادامه یافته و قریب سه دهه دیگر را نیز شامل است، یعنی تمام دوره بیست ساله رضاشاه و نزدیک به یک دهه پس از سقوط او، و این سی سال بهترین سال‌های شاعری اوست و از نوادر حوادث تاریخ شعر فارسی در قرن اخیر (و شاید هم تمام قرون) اینکه شعر بهار تا آخرین روزهای حیاتش همواره در اوج زندگی و پیوند با نبض جامعه بوده و هرگز به ابتذال و سستی و تکرار - که از ویژگی‌های دیگران در سنین کهولت و پیری است - گرفتار نشده است (نگاه کنید به «هدیه باکو»، «لاله خونین کفن از خاک سر آورده برون» و «جغد جنگ» ...) و حال آنکه غالب



معاصران پس از یک دوره کوتاه شهرت، کارشان گاه به ابتدال عجیبی می‌کشد و هیچ کدامشان حاضر نیستند که این حقیقت را بپذیرند و اصرار دارند که آن روزها آن نوع شعر ضرورت داشت و این روزها این نوع شعر، نمونه‌هایش را خودتان نام ببرید.

در همین زمینه شعر مشروطیت که اشاره کردم اگر بخواهیم شعر بهار را بررسی کنیم تنها شاعری که به لحاظ حجم آثار با او قابل مقایسه است، ادیب‌الممالک است و تنها شاعری که به لحاظ نفوذ در میان توده وسیع خوانندگان می‌تواند با او رقابت کند ایرج. وگرنه دیگران به هیچ وجه جایی برای مقایسه ندارند؛ نفوذ سید اشرف، بیشتر در روزگار حیات او و آن هم در قشرهای خاصی از خوانندگان و دوستان شعر بوده و نفوذ عارف به خاطر تصنیف‌ها و مقام موسیقایی اوست.

بسیاری از ادیبان معاصر را دیده‌ام که بهار را با ادیب‌الممالک مقایسه می‌کنند، تنها دلیل آنان زمینه مشروطیتی شعر این دو و گرایش غالب این دو شاعر به قالب قصیده و زبان قدمایی است، ولی این قیاسی است مع الفارق. از مجموع شعر استادانه و بسیار استوار ادیب‌الممالک چند شعر می‌توان یافت که توانسته باشد به میان انبوه خوانندگان شعر، در نسل‌های پس از او، راه یافته باشد؟ اگر به دیوانش مراجعه نکنید و از حافظه‌تان مدد بگیرید خواهید گفت: «برخیز شتربانا بر بند کجاوه» آن هم آغاز شعر و چند بند آن که در میان وعاظ و اهل منبر شهرت یافته. و «قاضی عدلیه بلد» و شاید یکی دو شعر دیگر مثل «تاز بر خاکی ای نهال برومند» بقیه شعرها استوار و خوب و به هنجار قدماست و شاید به لحاظ صورت و ساخت قدمایی قوی‌تر از بسیاری از شعرهای بهار. اما چرا به میان حوزه‌های وسیع خوانندگان شعر راه نیافته است؟

طنز ایرج، به ویژه در قلمروهای خاصی، بسیار دلپذیر و در نوع خود بی‌دلیل است نه تنها در قیاس با معاصرانش که در طول تاریخ شعر فارسی، اما از قلمرو طنز به جد کمتر پرداخته و اگر پرداخته توفیق طنزهای او را ندارد؛ دو سه شعر استثنایی او مانند قلب مادر یا گویند مرا چو زاد مادر و... را به خاطر دارم. ولی در شعر بهار، طنز اگر به حد ایرج شیرین و نافذ نیست تنوع اقلیم شعری او را نباید فراموش کرد: در حوزه‌های گوناگون وصف طبیعت (گیلان و مازندران) خشم و خروش‌های انقلابی (دماوند) و در قلمرو طنز (ترسم من از جهنم و آتشفشان او) و در قلمرو وطنیات که حوزه اصلی شعر اوست (لزن و قصیده نوروز آمد سپس بهمن و اسفند). و در قلمرو مسائل سیاسی روز (جغد جنگ) و در تصویر نفسانیات و احوال خویش در محبس. به مناسبت فرار گرفتن بهار در دورانی پس از قرون وسطی، حبسیه‌هایش بر حبسیه‌های مسعود سعد، می‌توان گفت، رجحان

دارد - دست کم برای خواننده عصر ما و پس از عصر ماکه جهان‌بینی انسان عصر فئودالی را پیش و کم وداع گفته است. حتی در اخوانیات (که غالباً آن را از حدود شعرهای خصوصی بدر آورده و نوعی سروده است که لذت یک شعر گسترده را به خواننده می‌دهد: یاد باد آن عهد کم‌بندی به پای اندر نبود.) و مرثیه، چه مرثیه‌های مذهبی (که مایه شهرت بهار در میان عامه مردم همان شعرهاست) و چه مرثیه‌های دوستانه (مثل «دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند» و یا «دجله بغداد در مرگ زهاوی خون‌گریست») و بسیاری اقلیم دیگر، دیوان بهار، متنوع‌ترین دیوان شعر فارسی است، در عصر مشروطیت.

این مسأله مقایسه تنوع اقلیم شعری بهار را می‌توان از عصر مشروطه به قداما نیز تسری داد و گفت: در دیوان هیچ شاعر قصیده‌سرایی (با همه عظمت و بیکرانگی شعر سنایی و استواری ساخت و انسجام فکری ناصر خسرو و تصاویر بدیع خاقانی) به اندازه دیوان بهار تنوع اغراض وجود ندارد و این یکی از سعادت‌های بهار بوده است که قصیده را در روزگاری به خدمت شعر خویش در آورده که تاریخ اجتماعی ایران و جهان هر روز گونه و رنگ تازه‌ای به خود گرفته و او تجارب شعری قداما را به خدمت اندیشه‌های خویش، در ارتباط با حوادث عصر، در آورده است؛ این چنین امکانی برای خاقانی و ناصر خسرو و سنایی نبوده است (در قصاید قداما متنوع‌ترین حوزه موضوع از آن سنایی است.) و این به معنی آن نیست که بخواهم بگویم قصیده بهار بهتر از قصیده سنایی یا خاقانی است؛ سخن بر سر چیز دیگری است و آن مسأله تنوع زمینه‌های شعری است. اگر از دو سه قصیده انوری (یکی از پیمبران شعر) بگذریم، بقیه شعرهای او همه تکرار یک مطلب است: مدح و گدایی؛ البته بعضی قطعات و بعضی غزل‌های او ارزش والای خویش را دارد. صحبت بر سر قصیده‌سرایی اوست، که در آن وادی، پیمبر شناخته شده است. در تمام دیوان قصاید این پیمبر قصیده‌سرایی، جز مدیحه‌های مکرر هیچ چیز وجود ندارد. اگر منکر حرف بنده هستید به حافظه‌تان مراجعه کنید فوراً «بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر» و «ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری» به یادتان می‌آید و بعد می‌رسد به بعضی قطعه‌های هجوی یا اخلاقی او.

تنها شاعری که از نسل شاعران پس از مشروطیت، هم به لحاظ تنوع در اسالیب بیان و هم به لحاظ نفوذ در میان خوانندگان، می‌تواند با بهار مورد مقایسه قرار گیرد پروین اعتصامی است؛ اما در دیوان پروین اگر تنوع اسالیب بیان، وجود دارد (مناظره‌ها، فابل‌ها.) ولی از حوزه اخلاق، آن هم همان آموزش‌های تجربه شده شاعران پیشین، به

ندرت گامی بیرون نهاده است و تنوع اقلیمی شعر بهار را ندارد. البته دیوان پروین یکدست‌تر از دیوان بهار است و نفوذ او در میان خوانندگان شعر بیشتر از بهار می‌نماید. شعر فارسی پس از ظهور نیما، چه بخواهید و چه نخواهید، معیارهای تازه‌ای را پذیرفته و در قلمرو آن معیارها، دیگر جایی برای مقایسه کسی با بهار باقی نیست. بهار واپسین تجلی یکی از ارجمندترین صورت‌های شعر فارسی است؛ صورتی که از رودکی آغاز می‌شود و به بهار ختم. منظور سیر طبیعی این قالب است و گرنه در دوهزار سال دیگر هم ممکن است کسی بیاید و قصیده‌ای بگوید.

در حوزه تاریخی و مسیر طبیعی قصیده از عصر رودکی تا بهار، اگر حجم شعرهای خوب و تنوع زمینه‌های فکری را ملاک قرار دهیم - و بسند و حافظه نسل‌های پس از شاعر را داور این محکمه بشناسیم - بهار حق داشته است که بگوید:

از پس سعدی و حافظ کز جلال معنوی

رتبت ایوانشان بر تارک کیوان بود

آن اساتید دگر هستند شاگرد بهار

گر امامی گر همام از سیف، گر سلمان بود

و بدون تردید اگر معیارها و موازینی را که بهار بدان دل بسته بوده است، یعنی سنتی که شعر بهار از درون آن برخاسته (یعنی زبان خراسان و صورت قصیده را) مورد نظر قرار دهیم، سختش را باید پذیرفت. شعر صائب (برای طرفدارانش) و شعر بیدل (برای طرفدارانش) و شعرهای اسالیب بعد از نیما، در این دعوی مستثنای منقطع است؛ زیرا بهار آن موازین را نه می‌پسندیده و نه در نظر داشته است.

اگر نبوغ را نوعی حسن تصادف در مسیر زندگی افراد ندانیم، یکی از اموری که سبب توفیق چشم‌گیر بهار در شعر فارسی شده است، این است که او در پایان یک دوره عظیم از تجارب قدما، بخش مهمی از آن تجربه‌ها را به خدمت مسائلی درآورده که قدما از پرداختن به آنها محروم بوده‌اند: یعنی ساخت و صورت‌های قدمایی شعر را که بیشتر در خدمت معانی محدودی از هجو و مدح و اخلاق بوده به قلمرو گسترده‌ای از مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی عصر جدید درآورده است. اگر از چند اثر استثنایی بهار بگذریم، شاهکارهای او، همه، استقبال‌هایی است که از قدما کرده و در حقیقت تجربه‌های آنان را در زمینه زبان و موسیقی و تصویر به خدمت اندیشه‌های عصر خویش درآورده است، حتی بعضی از این کوشش‌ها به گونه‌ای است که نوعی نقیضه یا پارودی (Parody) سازی در قبال کارهای قدما به شمار می‌رود؛ مثل نقیضه گونه «کاروانی همی

از ری به سوی دسگره شد» که در داستان پیشه‌وری و وقایع آذربایجان سروده است. در شعر بهار ساخت و صورت‌های قدمایی، در اثر ترکیب با عوالم روحی انسان عصر جدید، بافت تازه‌ای به خود گرفته که در مجموع نوعی سبک شخصی Individual Style را در شعر او به وجود آورده است و این مهم‌ترین امتیاز اوست. البته سبک شخصی، به معنی دقیق کلمه، شاید بر آن توان اطلاق کرد زیرا سبک شخصی در تاریخ شعر فارسی، چیزی است که روزگار نیما بسیار اندکیاب است.

اگر بخواهیم سفینه‌ای از شعر سنتی صد سال اخیر ایران فراهم آوریم و از همه انواع شعر در آن نمونه بیاوریم: از طنز اجتماعی و وصف طبیعت تا سیاست و اخلاق و وطنیات و حتی اخوانیات و دیگر نمونه‌ها از قبیل شعرهای ساده تعلیمی برای کودکان و نوجوانان و تصنیف‌های سیاسی و...، تصور من بر آن است که سهم بهار بیش از هر کسی است، جز در قلمرو غزل که غزل‌های او در قیاس دیگر نمونه‌های شعرش پایه‌ای فروتر دارند و بی‌انصافی است اگر غزل‌های او را با غزل‌های استاد شهریار یا عماد خراسانی یا سایه قیاس کنیم. با اینکه بعضی از غزل‌های او به دلایلی شهرت بسیار یافته مثل غزل «من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید» و امثال آن. بهار اگر در قالب غزل توفیقی داشته باشد، باز در غزل‌های سیاسی اوست نه غزل به معنی شعر عاشقانه. حق این است که بهار روح غزلسرای و زمینه‌نفسانی این گونه شعر را هیچ‌گاه نداشته است و تجارب او در این باب، ناکام‌ترین تجارب شعری است.

یک بار دیگر به حافظه محیط ادبی روزگاران مراجعه کنید و ببینید شعر چه کسی از این افراد بیشتر در حافظه نسل‌ها باقی مانده است و شعر چه کسی است که بتواند در این همه زمینه‌های گوناگون، هنوز به قول عین‌القضات همدانی خصلت آیینگی خویش را حفظ کند.^{۱۱}



این نظم نغمه‌سازانه درین ۵۹ سال برداشته‌ام
آدمای نوینم زین کجاست که در این دنیا

● بهار در لباس و صورت که عکس را به چهارزاد بهار تقدیم کرده است



● دانشمندی عالی تهران (۱۳۲۰) - بهار همراه عیسی صدیقی - بدیع الزمان فروزانفر و برخی از استادان و دانشجویان رشته ادبیات